

# اصول حاکم بر روابط بین الملل نظام اسلامی

## مقدمه

موضوع بحث، روابط بین الملل از نظر اسلام است. ضرورت این بحث از این جهت است که اسلام، دینی جهان شمول است. دلیل جهان شمول بودن اسلام، این است که تدوین حقوق بشر و نیز قانون روابط بین الملل بر مبنای دینی امکان پذیر خواهد بود، به نحوی که بتواند جهان را در بسیاری از اصول، مشترک ببیند. به عبارت دیگر، مکتبی که توان تبیین اصول مشترک، برای جهان بشری را ندارد، نه توان جهان شمول بودن را دارد و نه توان تدوین حقوق بشر و روابط بین الملل را؛ زیرا اگر ملت ها و امت ها، فاقد یک حقیقت مشترک باشند، هرگز این اصول، میسر نخواهد بود.

اگر یک دین بخواهد جهانی باشد و برای جهانیان پیام خاص داشته باشد - خواه همه مردم جهان آن را بپذیرند و خواه فقط برخی آنرا بپذیرند - آن دین باید همه را بپذیرد و برای تنظیم روابط جهانیان، قانون متقنی ارائه دهد. اگر قانون از آداب، رسوم و سنن فرهنگی ملت ها اخذ شود، چنین قانونی جهانی نخواهد شد؛ زیرا عادت ها، سنت ها و رسم ها، طبق شرایط تاریخی و اقلیمی، گوناگون هستند، در حالی که اگر این قانون از فطرت بشر انتزاع شود، می تواند جهانی باشد؛ چون فطرت همه بشر یکی است. آنچه از فطرت بشر بر می آید، بخش عمده اش مربوط به اصول مشترک است. بعضی از اصول، جنبه انسانی دارد، اگرچه کسی به خدا هم اعتقاد نداشته باشد. انسان شناسی جهان شمول نیز، وجه دیگری از این بحث را تبیین می نماید. از نگاه مکاتب مادی، بشر یک موجود مادی است که از خاک برخاسته و با مردن نابود می شود و هیچ کس او را نیافریده است! تطورات طبیعت است که او را به صورت بشر زنده می نمایاند.

از آنجا که این مکتب، فاقد اصول یاد شده و ظرفیت های لازم برای پاسخگویی به نیازهای همه ملت ها است، نمی تواند مکتبی جهان شمول باشد. اما اسلام می گوید: گرچه انسان ها از خاک برخاسته اند و خلق و خوی طبیعی آنها گوناگون است، ولی ساختار فطری روحشان یکسان است. همه انسان ها، دارای فطرت واحدند و آن فطرت یگانه و یکتا، یک چیز طلب می کند. همه انسان ها بعد از مرگ، مقصدی دارند و به یک عالم خاص، رهسپار می شوند. در برابر یک قانون مشترک، مسؤول می باشند و هرکدام در برابر محکمه حق، پاسخگوی اعمال خود هستند. همچنین مبدأ فاعلی همه انسان ها یکی است؛ یعنی آفریدگار و پروردگار بشر، خدای واحد است. پس مکتب اسلام در ارتباط با سه عنصر اصلی، اصول مشترکی را ارائه داده است:

۱. ساختار فطری همه انسان ها یکی است.

۲. هدف و پایان سیر وجودی همه انسان ها یکی است.

۳. مبدأ فاعلی، مبدأ غائی و مبدأ مادی همه یکی است.

بنابراین، آن قانونی که بتواند همه را اداره کند، باید یکی باشد. اسلام در هر سه مسأله یاد شده پاسخ دارد؛ یعنی مدعی است که دینی جهان شمول، کلی و همگانی است و دارای حقوق بشر و روابط بین الملل است. بحث ما در این نوشتار، راجع به روابط بین الملل است که ابتدا سمت گیری عمومی نظام اسلامی نسبت به کشورهای دیگر مورد اشاره قرار می گیرد و سپس به اصول حاکم بر رفتار نظام اسلامی در قبال کشورهای غیر اسلامی خواهیم پرداخت.

## **سمت گیری کلی سیاست خارجی نظام اسلامی**

به طور کلی سیاست خارجی نظام اسلامی در چهار بخش، قابل طرح و ارائه است که عبارتند از:

رابطه با ملت های مسلمان؛ رابطه با ملت های توحیدی؛ رابطه با ملت های غیر موحد و رابطه با نظام های استعماری.

## ۱. رابطه با ملت های مسلمان

انسان، زمانی می تواند بین دیگران و همچنین بین خود و دیگران، رابطه حسنه برقرار کند که بتواند در درون خود، پیوندی ناگسستنی بین اندیشه ها، اعمال و عقائد و اخلاقش برقرار کند؛ مثلاً یک انسان دو چهره و دو شخصیتی که هر روز به رنگی در می آید و نتوانسته است از خود یک شخصیت واحد و متحد ارائه کند، نمی تواند دیگران را متحد کند. همچنین، مکتبی که داعیه تنظیم روابط بین الملل را دارد در درون خود باید انسجام داشته باشد. در این راستا قرآن کریم، هم مکتب را منسجم می داند و هم مکتبیان را. در قرآن کریم درباره اصل مکتب می خوانیم:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً﴾؛ یعنی اگر این قرآن، کلامی غیر از کلام خدا بود و بشر چنین کتابی را نوشته بود، آن هم در طی مدت بیش از ۲۰ سال که حوادث مختلفی رخ داد، یقیناً بخش اول آن با بخش وسط و آخرش فرق می کرد. مطالبی که بعد از بیست سال نوشته می شود با مطالبی که قبل از آن نوشته می شود با هم فرق می کند؛ زیرا انسان با گذشت زمان، کامل تر و پخته تر می شود، اما وقتی به قرآن می نگریم، می بینیم که تمام بخش های این کتاب یکسان و یک دست است؛ یعنی آیاتی که اول، نازل شده در اوج معرفت و فصاحت است و آیاتی هم که در اواخر بعثت، نازل شده در اوج معرفت و فصاحت است.

---

۱. سوره نساء، آیه ۸۲

از آنجا که مکتب منسجم است و شخصیت رهبر این مکتب نیز از لحاظ درونی منسجم است، آحاد مسلمین نیز منسجم بوده و بین آنها روابط حسنه برقرار است. وجود مبارک نبی اکرم (علیه آلاف التحية و الكرم) وقتی از مکه به مدینه آمد و خواست حکومت تشکیل بدهد، قبل از اینکه مسجدی بسازد که پایگاه مذهبی است، پیروان خود را به وحدت فراخواند: «آخَى النَّبِيُّ ص بَيْنَ أَصْحَابِهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ أَخَوَيْنِ أَخَوَيْنِ»<sup>۱</sup>.

پیامبر اکرم گذشته از اینکه مساله ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...﴾<sup>۲</sup> را به عنوان یک اصل جامع کلی ارائه داد، آن اصل را در مورد آحاد مؤمنین پیاده کرد و این امر توسط رهبر جامعه اسلامی صورت گرفت. نقش رهبری در ایجاد وحدت میان مسلمانان از اهمیت زیادی برخوردار است. رهبر غیر از معلم است. معلم قواعد و اصول کلی را به شاگردان یاد می دهد، ولی رهبر و ولی، آن اصول کلی را بر موارد خاص نیز تطبیق می کند و طبق آن اقدام می نماید.

وجود مبارک پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این چنین بود؛ تنها معلم کتاب حکمت نبود، بلکه ولی بود. شخصاً با علی بن ابیطالب (علیه السلام) عقد برادری بست و دشمنان دیرین (یعنی اوس و خزرج را که دو قبیله دشمن یکدیگر در مدینه بودند) را با یکدیگر برادر کرد و دستور داد که عقد اخوت ببندند. آنگاه با دو اصل ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ و «تَأَخَوَا فِي اللَّهِ أَخَوِينَ أَخَوِينَ»، هرگونه تیرگی و تاریکی را از بین مسلمین زدود و روابط حسنه برقرار کرد.

---

۱. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۳۳۶

۲. سوره حجرات، آیه ۱۰

## ۲. رابطه با ملت های توحیدی

پیامبر وقتی توانست مکتب خود را منسجم کرده و رهبری خود را به صورت منسجم ارائه نماید، روابط بین مسلمانان را تنظیم نمود، آنگاه نوبت به تنظیم روابط حسنه بین مسلمین و دیگران رسید. در این رابطه خداوند خطاب به پیامبرش می فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾<sup>۱</sup>. مسیحیت را دعوت کن و به آنها بگو: بیاید اصول مشترک را به عنوان روابط بین اسلام و مسیحیت، امضا کنیم که آن اصول عبارتند از:

۱. خدا را بپرستیم؛

۲. برای او شریک قائل نشویم؛

۳. رژیم ارباب و رعیتی را ملغی کنیم و دنبال برتری جویی نباشیم.

تا بر مبنای آن بتواند رژیم ارباب و رعیتی را الغا نماید و کسی رب دیگری نباشد و کسی هم رعیت دیگری نباشد. فرمود: ما همه بندگان خداییم. یک رب داریم به نام خدا و یک قانون الهی داریم. هیچ کس عقیده خود را بر دیگری تحمیل نکند و هرچه خدا فرمود ما می پذیریم.

قرآن کریم در سوره انبیاء بعد از بیان سیره انبیا (علیهم السلام) می فرماید: ﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون﴾<sup>۲</sup>؛ یعنی نه تنها مسلمانان امت واحدند، بلکه مسلمانان، مسیحیان، کلیمیان و

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۴

۲. سوره انبیاء، آیه ۹۲

همه پیروان انبیای الهی یک امتند؛ زیرا اعتقاد به یک مرجع و معاد دارند و معتقد به اصل رسالتند. در زمان حکومت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از اینکه مأموران اموی در بخشی از قلمرو حکومت علی (علیه السلام) تاختند و غارت کردند و زن های مسلمان و همچنین غیر مسلمان از این بابت آسیب دیدند، وجود مبارک امیرالمؤمنین، سربازان خود را جمع کرد و برای آنها سخنرانی کرد و فرمود: به من گزارش رسیده است که غارتگران اموی بر بخشی از منطقه حکومتی من تاخته و بعضی از زنان مسلمان و غیرمسلمان آسیب دیده اند. مأموران اموی، مقداری از زیورهای زنان را به غارت برده اند. اگر یک مرد مسلمان با شنیدن این حادثه، جان بدهد از نظر من قابل ستایش است. نه تنها ملامت نمی شود، بلکه تقدیر هم می شود که چطور در حکومت اسلامی، بیگانه ای می آید و زر و زیور زن یهودی و یا مسلمان را به غارت می برد. در همین خطبه می فرماید: آنها چه زیور دست زن مسلمان را و چه زیور دست زن غیر مسلمان را به غارت می بردند، برای من یکسان بود. اگر کسی با شنیدن این جریان، جان بدهد، نه تنها ملامت نمی شود، بلکه به این کار جدیر و لایق است. معلوم می شود که نظام اسلامی می خواهد زندگی مسالمت آمیزی را با پیروان انبیای الهی داشته باشد.

### ۳. رابطه با ملت های غیر موحد

قرآن کریم بعد از تبیین رابطه میان مسلمانان با مسلمانان و غیر مسلمانانی که موحدند، کیفیت رابطه بین مسلمانان و سایر افرادی که اصلاً پیرو هیچ یک از مکاتب الهی نیستند را این گونه تبیین می نماید: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷

إِنَّهُمْ إِنْ أَلَّفَهُ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿١﴾. مشرکین و کافران دو گروه بودند؛ عده ای اهل توطئه بوده و سعی می کردند مسلمانان را بکشند یا تبعیدشان کنند یا زندانی کنند و یا اموالشان را مصادره و غارت کنند و گروه دیگر، کاری با مسلمانان نداشتند. اگر کافری از گروه دوم، مورد لطف مسلمانان قرار بگیرد، نه تنها بد نیست، بلکه این کار، محبوب خداوند است. خداوند نمی فرماید با کافران زندگی مسالمت آمیز نداشته باشید و یا نسبت به آنها قسط و عدل را اعمال نکنید، بلکه می فرماید: ستم پذیر نباشید. اگر گروهی به شما ستم نکردند - اگر چه مسلمان نیستند و کافرند - شما نیز زندگی مسالمت آمیز همراه با قسط و عدل را با آنها برقرار کنید. نشانه اینکه کافر از امنیت اسلامی برخوردار است، آیه قرآن است که به نبی گرامی دستور می دهد: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ یعنی اگر یکی از مشرکین خواست با شما رابطه فرهنگی برقرار کند و به کشور شما بیاید تا آیات الهی را بشنود و بررسی کند، شما باید؛

اولاً: مرز را برای او باز بگذارید.

ثانیاً: وقتی داخل مرز شد از او حراست کنید که هیچ آسیبی به او نرسد.

ثالثاً: بگذارید تا او سخن الهی را گوش بدهد، بعد اگر نپذیرفت و خواست به کشورش برگردد، شما

موظفید که او را از مرز خود به سلامت، خارج کنید.

«استجاره»؛ یعنی جوار خواستن و «جوار» نیز به معنای پناه است. اگر کسی پناهندگی فرهنگی

خواست که بیاید در کشور اسلامی درباره اصول اسلامی و الهی مطالعه کند، نظام اسلامی موظف است او

---

۱. سوره ممتحنه، آیه ۸

۲. سوره توبه، آیه ۶

را بپذیرد و همه امکانات امنیتی را برای او فراهم کند و به او فرصت بدهد و اگر نپذیرفت و خواست برگردد، باز هم همکاری کند. این دستور در صدر اسلام عمل می شد، الآن هم قابل اجراست. از این رو چنین دینی می تواند به عنوان بهترین عامل برای روابط بین الملل مطرح شود.

#### ۴. رابطه بین المللی با مستکبران (نظام سلطه)

از دیدگاه اسلام، زندگی مسالمت آمیز با کافری که علیه اسلام و مسلمین، تلاش و کوشش می کند ممکن نیست، بلکه با آنها فقط باید ستیز کرد. آنها گروه مستکبرانند، نه صرفاً کفار. قرآن بین کافر و مستکبر، فرق می گذارد و می فرماید: با کافری که با شما اهل نبرد نباشد، می توانید زندگی عادلانه داشته باشید، ولی با مستکبران نمی توانید این چنین زندگی کنید؛ زیرا آنها شما را رها نمی کنند. آنها خون، مال و عرضتان را برای خود حلال می شمارند. آنها با هیچ تعهدی حاضر نیستند زندگی کنند و هیچ پیمانی را محترم نمی شمارند. اگر با چنین گروهی بخواهید میثاق بین المللی ببندید، آنها امضا نمی کنند. اگر قطعنامه ای را اجرا کنید، آنها اجرا نمی کنند و اگر رابطه ای را بر اساس تفاهم، تنظیم و تدوین کنید، آنها نقض می کنند. لذا قرآن کریم درباره این گروه مستکبر می فرماید: ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾؛ یعنی با رهبران و سران ستم بجنگید. نه برای اینکه آنها ایمان ندارند و کافرند، بلکه برای آنکه آنها اهل میثاق و عهد نیستند. شما اگر بخواهید با یک ملت و گروه زندگی کنید، به ناچار باید روابط تجاری، فرهنگی و... داشته باشید. این در حالی است که رفتار این گروه به گونه ای است که اگر بخواهید فکرتان را منتقل کنید، آنها می کوشند

---

۱. سوره توبه، آیه ۱۲



که فکرشان را تحمیل کنند و فکر شما را نپذیرند و اگر رابطه سیاسی برقرار کنید، می خواهند سیاست خود را تحمیل کنند و آرای سیاسی شما را نپذیرند. در روابط صنعتی می خواهند از صنایع شما استفاده کنند، ولی صنایع خود را در اختیار شما قرار ندهند، در نتیجه با چنین گروهی نمی توان زندگی کرد. اینها در هر صورت، رفتار طلبکارانه دارند.

از این رو قرآن کریم می فرماید: با این گروه مقاتله کنید: ﴿فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ﴾؛ چرا؟ چون ﴿إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾؛ آنها یمین، سوگند، میثاق، عهد، نذر و مانند آن را محترم نمی شمارند و به آنها پایبند نیستند. با چنین گروهی نمی توان زندگی کرد. روابط بین المللی؛ یعنی ارتباط بین مردمی که هیچ کدامشان داعیه استکبار ندارند. قرآن کریم درباره صهیونیست ها همین پیام را به ما ارائه می دهد: ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾<sup>۱</sup>، در جای دیگر می فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بَدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup>، رعایت امانت، جزء اصول بین الملل است، اما آنها خیانت می کنند و می گویند: ﴿لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ﴾، با این حال، خود را اهل کتاب می دانند و حتی می گویند: مال و خون آنها (مسلمین) برای ما حلال است. چنین گروهی، قابل همزیستی نیست. لذا خداوند درباره مستکبران، دستور مقاتله دائمی و مستمر صادر کرده است.

اسلام، نه دین انزواست - تا جدای از جهان زندگی کند - و نه سلطه پذیر و سلطه گر است. در

عین حال که در سوره مبارکه ممتحنه، رابطه با کفار را امضا کرده است، در سوره انفال و توبه، آنها را

۱ . سوره بقره، آیه ۷۸

۲ . سوره آل عمران، آیه ۷۵

قابل زندگی مسالمت آمیز نمی داند. کافر، گرچه اصول الهی را نمی پذیرد، ولی اصول انسانی را می پذیرد، اما مستکبر، نه اصول الهی را می پذیرد و نه اصول انسانی را؛ چرا که خوی استکبار، پیمان شکنی است. مستکبر، همواره خود را تحمیل می کند و به هیچ پیمانی احترام نمی گذارد. از این رو در اسلام، هرگونه رابطه با مستکبر نفی شده است. قرآن کریم می فرماید: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی کافر بر مسلمان سلطه و راه نفوذ ندارد؛ نه راه نفوذ علمی دارد که با احتجاج بتواند اسلام را به عنوان دین باطل معرفی کند؛ زیرا که فرمود: ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾<sup>۲</sup>، و نه راه نفوذ تشریحی دارد که بتواند بر مسلمین حکومت کند. بنابراین، هم سلطه تشریحی نفی شده و هم سلطه فرهنگی.

ابراهیم خلیل بعد از آنکه خوی استکبار مستکبران را به آنها تفهیم کرد، فرمود: ﴿وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيءُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾<sup>۳</sup>؛ من و پیروان من، از شما بیزاریم.

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾<sup>۴</sup>، این اعلان تبری، هم از سوی ابراهیم است و هم از سوی پیروان ابراهیم و خدا هم در قرآن می فرماید: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۵</sup>؛ شایسته ترین مردمی که به

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۱

۲. سوره انعام، آیه ۱۴۹

۳. سوره یونس، آیه ۴۱

۴. سوره ممتحنه، آیه ۴

۵. سوره آل عمران، آیه ۶۸

ابراهیم، تأسی کردند اصحاب و پیروان با ایمان او بودند. پیامبر اسلام هم به مکتب او اقتدا می کند - نه به شخص ابراهیم - و مؤمنین هم به پیامبر اسلام اقتدا می کنند. اساس نهضت کربلا را هم، جنگ با مستکبر تنظیم می کند: «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ»؛ مگر نمی بینید آنها هیچ حقی را عمل نمی کنند و از هیچ باطلی هم، پروا ندارند.

کافر اگرچه دستورات الهی را اجرا نمی کند، اما فرمان فطرت را ارج می نهد و بعضی از حقوق را عمل می کند، ولی مستکبر، نه به دستورات الهی، وقعی می نهد و نه برای فرامین فطرت، ارزشی قائل است. از این جهت است که سالار شهیدان فرمود: اینها گذشته از کفرشان، مستکبرند و گذشته از شرکشان مستبدند و با مستبد نمی توان کنار آمد.

## ۵. رابطه با منافقان

وقتی منافقین در مکه ماندند و به مدینه هجرت نکردند<sup>۲</sup> و در بین مؤمنان، اختلاف نظر پیش آمد و عده ای جنگ با آنان را مجاز و عده ای دیگر ممنوع می دانستند، قرآن کریم خطاب به مؤمنان فرمود: چرا درباره منافقین دو نظر دارید؟ ﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنِينَ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا \* وَ دُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا﴾<sup>۳</sup>. ماندن در دار کفر برای مسلمانی که نتواند دختر و پسر خود را حفظ کند،

۱. تحف العقول، ص ۲۴۵

۲. سوره احزاب، آیه ۱۳

۳. سوره نساء آیات ۸۸ - ۸۹

جایز نیست. فرمود: چرا اینها به مدینه نمی آیند؟ الان که حصر برداشته شد! اینها ماندند که برای مشرکین جاسوسی کنند. چرا (شما مؤمنان) در مورد اینان دو گروه شدید؟ چرا برای کسانی که خداوند آنان را در اثر بدرفتاری و گناهی که کردند فرو برد، دلسوزی می کنید؟ آیا می خواهید آنها را هدایت کنید؟ اینها در اثر سوء عقیده و اخلاق خود به دام مشرکین افتادند. اینها نه تنها خود کافرند، بلکه می خواهند شما هم برگردید و کافر شوید. تلاش و کوشش آنها این است که بر شما فشار اقتصادی، وارد کنند تا در اثر این کار، دست از پیامبر بردارید.

قرآن در سوره منافقون از این دسیسه پرده بر می دارد: ﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُفِقُوا عَلَيَّ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا﴾؛ منافقین می گویند: فشار اقتصادی، وارد کنید و مسلمانان را در تنگنای اقتصادی قرار بدهید تا مجبور شوند پیامبر را تنها بگذارند و وقتی پیامبر را تنها گذاشتند، محاصره و گرفتن شخص پیامبر، مشکل نخواهد بود. اما خداوند می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ﴾<sup>۲</sup>.

اولاً: مسلمانان که این مشکل اقتصادی را تحمل می کنند، بدانند خزائن آسمان ها و زمین در اختیار خداست.

ثانیاً: مگر آنها می توانند نان و آب مسلمانان را قطع کنند؟

بنابراین، وظیفه مسلمانان در قبال این گروه، مقاومت در برابر جنگ روانی و فشارهای اقتصادی و

نیز هوشیاری در برابر توطئه منافقانه آنها در همراهی با دشمنان خارجی است.

---

۱ . سوره منافقون، آیه ۷

۲ . سوره منافقون، آیه ۷

## قانون برائت از مشرکین

قانون برائت از مشرکین، جزء برنامه های رسمی حج ابراهیمی است و آنها که حج را اقامه کرده

اند، نه تنها حج را به جا آورده اند، بلکه اصل برائت از مشرکین را هم اجرا کرده و به جا آورده اند.

سؤال این است که اگر اسلام یک دین بین المللی است و خواستار روابط حسنه با همه ملل است،

چگونه برائت از مشرکین را توجیه خواهد کرد؟

جواب این است که بین کافر و مستکبر فرق است. کافر کسی است که اگرچه خدا را قبول ندارد،

ولی اصول انسانی را می پذیرد، نه ستم می کند و نه ستم می پذیرد، عهد و پیمان را گرامی می شمارد،

در امانت، خیانت نمی کند، به عهد وفا می کند، به پیمان و میثاق احترام می گذارد. لذا چون این گونه از

احکام جزء دستورات بین المللی است، ما هم موظف هستیم عهد و پیمان را محترم بشماریم و نقض

نکنیم، خواه طرف ما، مسلمان باشد، خواه کافر. ولی مستکبر آن کافر سلطه گری است که وقتی دستش

به خون، عرض و مال مردم برسد در تعرض کوتاهی نکند. چنین انسان، فرد یا گروهی از هیچ حقی

برخوردار نیست. از این جهت، قانون برائت از مشرکین (یعنی برائت از مستکبرین) جزء برنامه های حج

ابراهیمی است. ابراهیم خلیل (علیه السلام) که به عنوان پدر ملل توحیدی، محسوب می شود، هم با

کافران زندگی مسالمت آمیز داشت و هم با مستکبران در نبرد و ستیز بود.

آیات ابتدایی سوره مبارکه توبه که در مورد برائت از مشرکین است، سند زنده ای برای همین

مطلب است: ﴿إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ

عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿١﴾؛ اگر مشرکین با شما پیمان بستند و نقض و نقضی در این پیمان راه ندادند؛ نه کوتاه آمدند و نه پیمان شکنی کردند، شما نیز تا آن مدتی که پیمان بستید، حق تعرض ندارید، گرچه آنها مشرک هستند، اما چنانچه نقض عهد کردند و پیمان شکن شدند، شما هم مجاز هستید که آن پیمان را برهم بزنید و عمل نکنید. پس مادامی که به مرز استکبار نرسد، میثاق با آنها است و عهد با ایشان گرامی است.

قرآن کریم، بعد از اینکه حکم این گروه را بیان می کند، می فرماید: آن مشرکین که مستکبر هستند، خدا و پیامبر خدا از آنها بیزارند. شما هم که به پیامبر تأسی می کنید، باید برائت خود را از آنها اعلان کنید: ﴿وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾<sup>۲</sup>؛ دو ندا در جریان حج، مطرح است؛ یکی ندای ابراهیمی است و دیگری ندای محمدی. ندای ابراهیمی در سوره حج بیان شده است: ﴿وَأَذَانٌ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾<sup>۳</sup>.

ذات اقدس اله به معمار کعبه (ابراهیم خلیل، علیه السلام) دستور داد تا اعلان نماید که هر کسی که مستطیع است به مکه بیاید. هر که توان دارد از روستا و شهری که هست، بگذرد و بیاید. وقتی به کعبه آمدند و به طواف کعبه، بار یافتند و به مراسم حج دست یافتند، این حج اکبر است. آن وقت، نوبت به اعلان نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می رسد که به گوش جهانیان برساند: ﴿وَأَذَانٌ مِنَ

۱. سوره توبه، آیه ۴

۲. سوره توبه، آیه ۳

۳. سوره حج، آیه ۲۷

اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ یعنی پیامبر این اعلان را باید به گوش جهانیان برساند که همه در آن مراسم، جمع شوند و آن اعلان این است که پیامبر خدا به تبعیت از خدا، برائت از مشرکین می کند.

این مشرکین، کسانی هستند که هیچ عهد، پیمان و میثاقی را حرمت نمی نهند. پس در حقیقت این برائت از مستکبرین است، نه مشرکین، متأسفانه بسیاری از افرادی که در کشورهای اسلامی زندگی می کنند، مسأله خدا برایشان حل نشده است؛ چرا که در راه تحقیق قدم برنداشتند، لذا نسبت به آفریدگار هستی در شک و حیرت به سر میبرند، اما با این حال، خون و مال آنها محفوظ است؛ چون در پناه و سایه دولت و کشور اسلامی زندگی می کنند. بنابراین، برائت از مشرکین در حقیقت برائت از مستکبرین است.

## اصول حاکم بر رابطه با کفار

### ۱. منع رابطه قلبی و روابط پنهانی و محرمانه با کفار

اسلام اگرچه روابط با کفار را امضای کند، ولی به مسلمانان دستور می دهد این رابطه را در محدوده جان، راه ندهند. مسلمانان اگر خواستند با یکدیگر رابطه برقرار کنند، ضمن اینکه روابط تجاری، صنعتی، سیاسی و مانند آن دارند می توانند به قلب یکدیگر راه پیدا کنند؛ چون هر دو مسلمان و مؤمنند.

قرآن در مورد عدم ایجاد پیوند قلبی با کفار می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّنْ

دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ

الآياتِ إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١﴾؛ شما نباید بیگانگان را بطانه (آستر) جامه تان و محرم اسرار تان قرار دهید. آنها را به قلبتان راه ندهید که در درون جانتان محبت آنها جا پیدا کند. اسلام اگر رابطه بین المللی حتی با کفار را جایز بداند در حد ظاهره است، نه در حد بطانه؛ یعنی می توانید کالا بفروشید و کالا بخرید، می توانید مصالح نظامی را مبادله کنید و می توانید مسائل سیاسی را مبادله کنید، ولی اولاً هرگز محبت آنها را به درون جانتان راه ندهید و ثانیاً: آنها را از نظر مسائل سیاسی، محرم اسرار نظامتان نکنید.

اما چرا نباید کفار را به درون جان راه داد؟ زیرا نهی از منکر، درجاتی دارد که اولین درجه آن، انزجار قلبی از بدی و بدان است. در مقام قلب، موظفیم که هم بدی را بد بدانیم، هم بدان را دوست نداشته باشیم و اگر مسلمان و مؤمنی، انسان معصیت کار را دوست بدارد، به اولین درجه نهی از منکر عمل نکرده است؛ چون بر هر مسلمانی واجب است که از معصیت کار، منزجر باشد.

## ۲. منع رابطه تأیید گرایانه نسبت به مکتب کفر

بخش دیگر بحث آن است که رابطه تأییدگرایانه و کمک به کفار ممنوع است؛ مثلاً اگر خرید و فروش و مبادلات دیگر، مایه تأیید مکتب باطل شود ممنوع است.

## ۳. پای بندی به پیمانها

رعایت میثاق نسبت به کفار واجب است. در این باره مصادیقی قابل طرح است که در آن موارد، رعایت پیمان، ضروری و لازم شمرده شده است:

### الف) پناهندگان سیاسی

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۱۸



اگر کسی به شما ستم کرد، ولی به کشوری که شما با آن کشور، میثاق پذیرش پناهندگی سیاسی دارید، پناهنده سیاسی شد، حق تعرض به او را ندارید. خداوند متعال در سوره مبارکه نساء می فرماید: با منافقین یا بداندیشان کفر ورز که علیه اسلام و مسلمین در تلاش و کوشش بودند، نبرد کنید: ﴿إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَ اتَّقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا﴾<sup>۱</sup>؛ مگر اینکه به گروهی پیوندند که شما میثاق و تعهد دو جانبه دارید که پناهندگان سیاسی را به کشور اصلی آنها بر نگردانید. اگر چنین تعهدی نسبت به کشور دیگری دارید و دشمنان شما به آن کشور پناهنده شدند، شما حق تعرض به آنان را ندارید.

#### ب) پیمان عدم تعرض

افرادی که در صدر اسلام مسلمان شدند، وقتی وجود مبارک نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه مهاجرت نمود، موظف شدند که از مکه به مدینه مهاجرت کنند و آنها که مهاجرت کردند، اولیاء یکدیگر شدند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾<sup>۲</sup>، ولی آنها که تنبلی کردند و مهاجرت نکردند و در همان مکه ماندند؛ ﴿وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا﴾<sup>۳</sup>، با اینکه ایمان آوردند، ولی چون مهاجرت نکردند، رابطه ولایی بینشان، مطرح نیست و لکن اگر مشکل دینی داشتند و

۱. سوره نساء، آیه ۹۰

۲. سوره انفال، آیه ۷۲

۳. سوره انفال، آیه ۷۲

عده ای بر آنها حمله کردند یا مورد خشم عده ای قرار گرفتند، شما از این جهت که آنها مؤمن هستید، باید یاری شان کنید ﴿وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾<sup>۱</sup>. با این حال اگر آن طرف درگیر با شماً میثاق عدم تعرض بست، شما حق ندارید، مسلمان را یاری کنید. یاری کردن مسلمان امر واجب است، اما واجب تر از آن، رعایت میثاق بین المللی است.

### ج) پرداخت دیه به کفار

اگر کسی مؤمنی را عمداً کشت، علاوه بر اینکه قصاص می شود - اگر توبه نکرده باشد - کیفر او جهنم است و اگر از روی خطا و اشتباه مؤمنی را کشت، باید دیه را به بازماندگان مقتول مسلمان بپردازد و اگر بازماندگان مقتول، مسلمان نباشند و جزء کفار و دشمنان اسلام باشند، حق پرداخت دیه وجود ندارد، ولی اگر عهد و پیمانی بین مسلمانان و کفار بسته شده باشد که هیچ کدام از دو گروه، خونشان هدر نرود، در این شرایط باید به میثاق خود احترام بگذارند و دیه را به بازماندگان بپردازند. بنابراین، در مسأله دیه وارث، اگر تعهد متقابل وجود داشته باشد که خونی از هیچ کس ریخته نشود، باید خونبها را به طرف مقابل - اگر چه کافر است - پرداخت کرد.

### د) رعایت مقررات جنگی

اسلام حتی در مسأله جنگ نیز رعایت میثاق و پیمان را ضروری می داند، مثلاً اگر در متن جنگ، پیمانتان این است که اول پیاده نظام بجنگد، باید رعایت کنید. در عصر حاضر که سبک جنگ ها عوض

---

۱. سوره انفال، آیه ۷۲

شده است اگر بنا شود که اول نیروی هوایی وارد عمل شود، نیروی زمینی نباید وارد عمل شود و اگر دو طرف تعهد کردند که اول نیروی هوایی وارد عملیات شود و بعد نیروی زمینی یا بالعکس، دولت اسلامی نباید تخلف کند. در سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام) رعایت میثاق در جنگ، لازم و ضروری شمرده می شد. در بعضی از جنگ ها امیرالمؤمنین به معاونین خود می فرمود: «ان بیننا و بینهم حبلاً» یعنی بین ما و دشمنان، یک طناب است که دو گروه را به هم مرتبط می کند. ما پیمان بستیم و لذا حق تعرض نداریم. اگر پیمان در محدوده مالی بود، حق تعرض به مال نیست و اگر در محدوده خون بود، حق تعرض به خون نیست.

#### ۴. جبران خسارات

یکی از مسائلی که در روابط میان نظام اسلامی و سایر جوامع، دارای اهمیت است، بحث جبران خسارات احتمالی در روابط میان کشورهاست. به طور طبیعی در تعاملات کشورها با یکدیگر همواره احتمال ورود خسارات ناخواسته وجود دارد که پایبندی به جبران آنها به صلح و همزیستی مسالمت آمیز بین کشورها، کمک شایانی می کند. از این رو در اسلام بر این امر مهم تأکید شده است؛ مثلاً وقتی یکی از فرماندهان اسلام به نام خالد، حمله کرد و یکصد بیگانه را کشت، نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت امیر (علیه السلام) را احضار کرد و به ایشان فرمود: خالد به نام اسلام و مسلمین بد رفتاری کرده است و علاوه بر اینکه، خسارت های مالی وارد کرده، عده ای را هم مصدوم نموده است. تو از پول بیت المال همه خسارت ها را جبران کن، حتی اگر رمه سرایی آسیب دیده و یا ظرفی که سگ ها در آن ولوغ می کردند (یعنی در آن آب می نوشیدند) شکسته است، بهای آنها را هم از بیت المال بپرداز.

## ۵. روابط عادلانه اقتصادی

به طور کلی در مسائل اسلامی، گاه جنبه فقهی، گاه جنبه اخلاقی و گاهی هم جنبه رابطه بین المللی مطرح است. به عنوان نمونه در موارد کم فروشی، مغبون کردن، غش در معامله و احتکار، هم حکم فقهی وجود دارد، هم حکم اخلاقی - که این دو حکم از حوزه بحث ما بیرون است - و هم حکم بین المللی، یک وقت چنین بحث می شود که مسلمان چنانچه خیانتی کند و کسی را عمداً مغبون کند، خلاف شرع، مرتکب شده و معصیت کرده است که این حکم، ناظر به جنبه فقهی است و یک وقت هم گفته می شود که کم فروشی یا گران فروشی و خیانت کردن یا مغبون کردن، کاشف از حرص و بخل و مال دوستی است که این ها رذایل اخلاقی هستند. اما گاهی هم این گونه مطرح می شود که کم فروشی و مغبون کردن دیگران حرام است اگرچه خریدار غیر مسلمان باشد. از این جهت این حکم به بحث های مربوط به روابط بین الملل ناظر است؛ یعنی اگر کشور اسلامی خواست، کالای خود را به کشور غیر اسلامی صادر کند یا مثلاً یک مسلمان خواست، محصول صناعی یا کشاورزی خود را به کشور غیر اسلامی صادر نموده و به غیر مسلمان بفروشد، آیا می تواند او را مغبون کند؟ آیا می تواند گران بفروشد؟ آیا می تواند کم بدهد؟ این قسمت مربوط به روابط بین الملل است؛ یعنی اسلام رابطه بین مسلمان و کافر و نیز رابطه بین ملت مسلمان و ملت کافر، یا دولت اسلامی و دولت کفر را بر اساس قسط و عدل، تنظیم می کند و هرگز اجازه نمی دهد یک مسلمان هنگام فروش و صدور کالا به کشور غیراسلامی، کم بفروشد؛ زیرا کم فروشی جایز نیست، اگرچه خریدار، غیرمسلمان باشد - البته مسأله مال کافر حربی که فیء مسلمین است از این مسائل جدا است - قرآن کریم، کم فروشی را به صورت مطلق، تحریم می کند، اگرچه خریدار، غیر مسلمان باشد؛ چون دین اسلام، دین جهانی است و می خواهد همه مردم روی زمین را

بر اساس عدل و قسط، اداره کند. بنابراین، حکم حرمت کم فروشی که در سوره مبارکه مطففین آمده است، اختصاص به روابط بین مسلمین و محدوده حوزه اسلامی ندارد: ﴿وَبِلِّ لِّلْمُطَفِّفِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ \* وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وُزِنُوهُمْ يُخْسِرُونَ﴾<sup>۱</sup>. مسأله حرمت تطیف، تنها مربوط به روابط بین مسلمین نیست که اگر کسی با مسلمان داد و ستد کرد، کم فروشی حرام باشد، اما نسبت به کافر، کم فروشی حلال باشد؛ هرگز این چنین نیست. طبق این آیه اگر کشور اسلامی کالایی به کشور غیر اسلامی صادر کند و رابطه اقتصادی برقرار کند، حتماً باید از کم فروشی بپرهیزد. در مسأله غبن هم اگر طرفین معامله، یکدیگر را مغبون کنند و یا در داد و ستد خیانت کنند و غش در معامله نمایند، جایز نیست، خواه طرفین معامله، مسلمان باشند یا غیر مسلمان.

پس رابطه اقتصادی ای که بین ملت مسلمان و ملت غیر مسلمان یا دولت اسلامی دولت کفر، شکل می گیرد باید بر اساس قسط و عدل باشد. چنین قانونی رابطه بین الملل را بر اساس قسط و عدل تنظیم می کند. جامع تر از این آیه، آیات دیگری است که اختصاص به مبادله کالا ندارند: ﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾<sup>۲</sup> و همچنین: ﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾<sup>۳</sup> و ﴿وَايَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ

۱. سوره مطففین، آیات ۱ - ۳

۲. سوره شعراء، آیه ۱۸۳

۳. سوره اعراف، آیه ۸۵

بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ<sup>۱</sup>. در این آیات سخن از ناس است، نه از مؤمنین. «بخس» به معنای «کم کردن» است. خداوند می فرماید: هیچ چیزی را از هیچکس کم نکنید؛ یعنی اگر بنا شد یک استاد مسلمان برای شاگردان کافرش تدریس کند، نباید از وقت کلاسش کم بگذارد. اگر مسلمانی را به کشور کفر فراخواندند که برای دانشجویان غیر مسلمان، درس بگوید، چنین استادی مجاز نیست که از حقش سوء استفاده کند. بخش در «اشیاء» شامل امور تجاری و غیر تجاری می شود؛ زیرا می فرماید: ﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾.

این بخش از آیات، جزء غرر آیات محسوب می شود. لذا نبی گرامی اسلام فرمود: «أُعْطِيَتْ جَوَامِعَ الْكَلَامِ»<sup>۲</sup>؛ یعنی خدا به من قانون های کلی و جامع را که از هر کدام آنها فروع متعدد و فراوان استنباط می شود عطا فرمود. بنابراین، اگر غیر مسلمان خواست چیزی را از مسلمان بخرد یا با او طرف عهد و پیمان شود، در اینجا مسلمان دو وظیفه دارد: یکی اینکه در اصل معامله، خیانت نکند و دوم اینکه آبروی نظام اسلامی را حفظ کند. اگر مسلمانی متعهد شد که کالایی را به کشور غیر اسلامی بفرستد و در این فرستادن خیانت کرد؛ یعنی مغبون کرد یا غش در معامله روا داشت و یا کم فروخت، علاوه بر اینکه یک معصیت کبیره مرتکب شده است، ساحت نظام اسلامی را نیز لکه دار نموده و به حیثیت یک ملت و دولت هم آسیب رسانده است.

مثال دیگر حکم حرمت احتکار است؛ یعنی اگر غذایی مورد نیاز بشر بود و آن بشر خودش هدر نبود، احتکار در حق وی ناروا است و انسان نمی تواند جلوی مواد غذایی انسان هایی را که خونشان

۱. سوره هود، آیه ۸۵

۲. الامالی (صدوق)، ص ۲۱۶

محترم است، بگیرد؛ یعنی انبارها را ببندد و مال را ذخیره کند تا اینکه گرانتر بفروشد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نماینده رسمی خود دستور می دهد: «فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص مَنَعَ مِنْهُ وَ لَيْكُنِ الْبَيْعُ بِنِعَا سَمَحاً بِمَوَازِينِ عَدْلِ وَ أَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَ الْمُبْتَاعِ فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَكَفَّلْ بِهِ وَ عَاقِبُهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ»<sup>۱</sup>. اگر کسی فهمید احتکار حرام است، بعد دست به احتکار زد در حالی که تو او را از منکر نهی کرده ای، او را تنبیه کن و مورد عقوبت قرار بده، اما در این توبیخ و عقاب اسراف نکن.

منع از احتکار، اختصاص به حوزه اسلام و فرد مسلمان ندارد، بلکه نسبت به کافری هم که در کشور اسلامی و در پناه دولت اسلامی، خونس او محفوظ است جریان دارد. این مسأله (احتکار) هم از جهت اخلاق و هم از جهت فقه، حرمت دارد. ولی در بحث روابط بین الملل، این سؤال مطرح است که اگر این کار حرام است آیا نسبت به همه مردم حرام است - اعم از مسلمان و غیر مسلمان - یا فقط نسبت به مسلمین حرام است؟

ظاهر این آیات نیز مبین این است که در حق هر کس که باشد حرام است. پس اسلام روابط بین الملل را در بخش های تجاری و اقتصادی، معاملات پایاپای و در مبادلات فرهنگی بر محور قسط و عدل، تنظیم می کند و هیچ فرقی بین مسلمان و غیر مسلمان در این مسائل، مشاهده نمی شود. بنابراین، حقیقتاً چنین دینی توان آن را دارد که همه افراد بشر را به عنوان عائله خود تلقی نماید.

## ۶. رعایت اصول انسانی

برای آنچه درباره رعایت قسط و عدل نسبت به تمام انسان ها مطرح است، چند نمونه قابل ارائه

---

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳

است:

### الف) برادری و برابری انسانی

یک نمونه آن نامه رسمی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مالک اشتر - فرمانروای مطلق مصر - می باشد. در آن نامه که به «عهد نامه مالک» معروف است، حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) مرقوم فرمودند: «وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»؛ وقتی به مصر رسیدی و بر کرسی قدرت تکیه کردی، نسبت به احدی گرگ وار رفتار نکن و خوی خون آشامی در تو نباشد، خواه نسبت به مسلمان و خواه نسبت به کافر؛ زیرا اگر آنها مسلمانند که برادر دینی تو هستند و اگر غیر مسلمانند در آفرینش، همتای تو هستند.

یعنی اصول انسانی بین تو و آنها مشترک است و این اصول مشترک انسانی را خدا آفریده است. لذا باید این اصول را تکریم کرد. اگر انسان موحد بود از کرامت و برتری، برخوردار است و اگر موحد نبود و اهل قسط و عدل انسانی بود از کرامت نسبی، برخوردار است. انسان مادامی که دست به ستم دراز نکند محترم است.

### ب) عدالت سیاسی

به نقل مرحوم کلینی (ره) کسی از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) پرسید: مردم دو منطقه باهم جنگ دارند و هر دو طرف کافرند و نیازمند سلاح هستند و شغل ما هم، سلاح فروشی است و این دو گروه که در جنگند از ما اسلحه می خواهند. بفروشیم یا نه؟ (سر این سؤال آن است که فروش اسلحه

---

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳



به کسی که با مسلمانان در جنگ است حرام است، اما اصل سلاح فروشی، وقتی زمان جنگ نیست، محذوری ندارد). حضرت در جواب، مرقوم فرمودند: «بعهما...»؛ آری بفروش، اما شرط سلاح فروشی آن است که اولاً به هر دو گروه درگیر بفروشی، نه اینکه یک گروه را مسلح کنی و گروه دیگر را محاصره نظامی کنی و اسلحه نفروشی و ثانیاً این جواز فروشی، فقط شامل سلاح های دفاعی می شود، نه سلاح های تهاجمی؛ یعنی فروش شمشیر، تیر، نیزه، خنجر و دشنه، حرام است، اما فروش سپر و کلاه خود و دیگر سلاح های دفاعی، حلال. بر پایه این حدیث، اسلام نه تنها اجازه نمی دهد که کسی علیه مسلمانان مسلح شود، بلکه اجازه نمی دهد دو کشور متخاصم که هر دو کافر و غیر موحدند با خرید سلاح از مسلمین به جنگ خانمان سوز خود ادامه دهند.

### ج) عدالت قضائی میان کافران

وقتی حکومت اسلامی تشکیل شد و پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از جانب خداوند به عنوان قاضی محکمه منصوب شدند، دستور رسید که اگر یهودیان مدینه یا مسیحیان اطراف به محکمه تو آمدند، تو آزادی که آنها را در محکمه خاص خود بپذیری و یا می توانی آنها را به محکمه خود آن ارجاع بدهی، ولی به هر تقدیر، اگر خواستی بین مسلمان و یهودی یا مسیحی و یا بین دو یهودی یا دو مسیحی یا بین یک یهودی و یک مسیحی، قضاوت و سمت داوری را به عهده بگیری، بر اساس قسط و عدل حکم کن: ﴿فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ

---

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۱۳

شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»<sup>۱</sup>، با اینکه یهودیان جزء کینه توزان نسبت به اسلام و مسلمین بودند، اما بعد از قدرت یافتن اسلام و تسلط بر ایشان، روابط پیامبر (ص) با یهودیان مدینه بر اساس قسط و عدل بود. گاهی از آنها مال قرض می کرد و بدون سوء استفاده از قدرت، آن را پس می داد. علی بن ابیطالب (ع) نیز به همین شیوه، حکومت را اداره می نمود؛ یعنی با قدرتی که داشتند با یهودی در حد یک مسلمان و بر اساس قسط و عدل رفتار می کردند.

#### (د) اصل تلاش برای صلح جهانی و منع اختلاف افکنی و جنگ افروزی

امیرمؤمنان (علیه السلام) درباره عصر بعثت و رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: هنگام بعثت نبی گرامی، مردم زمین از حیث ملیت، ملت و دین، گوناگون بودند «أَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَّةٌ مُتَفَرِّقَةٌ»<sup>۲</sup>. رسول گرامی آنها را حیات بخشید و متحد کرد و هر انسانی، موظف شد که از انسان های دیگر جدا نشود؛ اگر هر دو یک دین دارند بر مدار همان دین متحد باشند و اگر دین مشترک ندارند بر مدار اصول مشترک انسانی، متحد باشند. اختلاف به سود هیچکس نیست. کسی که خود را از جامعه جدا کرد، در واقع خود را از خیر جامعه جدا کرده است و البته جدا شدن او از جامعه شری به جامعه نمی رساند.

وجود مبارک امیرالمؤمنین در این زمینه می فرماید: «وَأَيُّكُمْ وَالْفُرْقَةُ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ أَلَا مَنْ دَعَا إِلَى هَذَا الشُّعَارِ فَاقْتُلُوهُ وَلَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ فَإِنَّمَا حُكِّمَ

۱. سوره مائده، آیه ۴۲

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱

الْحَكَمَانَ لِيُحْيِيَا مَا أَحْيَا الْقُرْآنُ وَ يُمَيِّتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ وَ إِحْيَاؤُهُ الْاجْتِمَاعُ عَلَيْهِ وَ إِمَاتَتُهُ الْإِفْتِرَاقُ عَنْهُ»<sup>۱</sup>؛ یعنی همان طور که اگر گوسفند از رمه جدا شود، طعمه گرسنه می شود، کسی که از جامعه جدا شود، طعمه شیطنت شیطان می شود. بالاخره این جامعه یا اسلامی است یا انسانی، اگر کسی مسلمان است، بر محور اسلام با افراد دیگر متحد است و اگر غیر مسلمان است، بر اساس مدار و اصول انسانی با دیگران مشترک است. اگرچه صدر خطبه درباره برقراری وحدت بین مسلمانان است، اما عموم تعلیل، شامل ملت های گوناگون می شود. حضرت در بیان جامع دیگری می فرماید: «فَأَيُّكُمْ وَ التَّلَوْنِ فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيمَا تَكَرَّهُونَ مِنَ الْحَقِّ خَيْرٌ مِنْ فُرْقَةٍ فِيمَا تُحِبُّونَ مِنَ الْبَاطِلِ وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِفُرْقَةٍ خَيْرًا مِمَّنْ مَضَى وَ لَا مِمَّنْ بَقِيَ»<sup>۲</sup>. من نه تنها از راه تجربه تاریخ، این سخن را با شما در میان می گذارم، بلکه از راه وحی نیز این را می گویم که چه در گذشته و چه در آینده، هیچ ملتی با تفرقه، هیچ نتیجه ای نگرفته است. [و نخواهد گرفت] هیچ طایفه، قبیله و خانواده ای با اختلاف، خیری ندیده است، نه در گذشته و نه در آینده.

اسلام که دین وحدت است، سعی می کند آنرا حفظ کند و اگر جایی تفرقه است، سعی می کند آن تفرقه را به وحدت تبدیل کند. لذا امام معصوم (علیه السلام) می فرماید: فروش سلاح تخریبی و تهاجمی در حال جنگ - اگر چه هر دو گروه متخاصم، کافر باشند - حرام است. اسلام، فروش سلاح را برای دفاع تأیید می کند، اما برای تهاجم، نه.

نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) وقتی قوانین حجاز را بر اساس قسط و عدل، تنظیم کرد، بر همین

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶

معیار برای دیگر مناطق نیز پیام داد تا جهان را یکی کند. اگر در روزگار گذشته، ایرانیان در اثر قدرتی که داشتند و یا رومیان در اثر اقتداری که داشتند، درگیر بودند، نبی اکرم، قیام کرد تا هم اختلافات درون مرزی مردم حجاز را سامان دهد و هم اختلافات برون مرزی را از بین برد و همه آنها را به یک اصل مشترک و هدف واحد فراخواند؛ چون اگر آن دو ابرقدرت آن روز؛ یعنی ایران و روم با هم درگیر می شدند، در همان عصر، جنگ جهانی اتفاق می افتاد؛ زیرا در آن زمان، اکثر شهرها و روستاها تابع یکی از این دو قدرت بودند.

اینکه وجود مبارک امیرمؤمنان (علیه السلام)، رسول گرامی اسلام را معیار وحدت و الگوی اتحاد می داند، بر اساس نامه هایی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای سران ایران و روم نوشت.

ه) عفو و گذشت

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از پیروزی بر دشمنان و فتح مکه، عقده گشایی نکرد، بلکه فرمود: ما جنگ کردیم، اما نه برای خونریزی. انقلاب پیامبر (فتح مکه) برای کشور گشایی نبود. لذا بعد از ورود به مکه، اعلان عفو عمومی نمود و بسیاری از تبهکاران را بخشید، حتی خانه ابوسفیان را که سالیان متمادی علیه اسلام و مسلمین تلاش و کوشش کرد «بست» قرار داد. فرمود: هرکس به خانه ابوسفیان برود در امان است و خون او محفوظ است. گذشت از دشمن بر معیار کرم است. با این کار توانست روابط بین الملل را تضمین کند.

و) تقدم ارشاد و هدایت بر خشونت

اولیای دین تا حد امکان از کشتار و کشتن انسان ها (مؤمنین و غیر مؤمنین) جلوگیری می کردند. مگر اینکه راه اصلاح و علاج مسدود شود و فرد به غده سرطانی تبدیل شود که چاره‌های جز برش و

عمل جراحی نیست. همان طور که داغ کردن در طب سنتی گذشته، آخرین دارو بود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در یکی از بیانات نورانی خود می فرماید: ما تا جایی که امکان دارد از راه نصیحت، موعظه، ارشاد، هدایت و رهبری، شما را از تبهکاری بازمی داریم و اگر هیچ کدام از اینها اثر نکرد، آنگاه دست به شمشیر می بریم. بعد ادامه می دهند و می فرمایند: «وَإِذَا لَمْ أَجِدْ بُدًّا فَآخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ»؛ (الکئی) یعنی داغ کردن، دست به شمشیر بردن، مربوط به وقتی است که غده سرطانی به هیچ وجه قابل علاج نباشد.

### ز) نفی سلطه گری

در اسلام، سلطه گری همچون سلطه پذیری، مذموم و ممنوع است. از منظر قرآن، اگر انسان به کسی آسیب برساند، همین ستم کردن، خودش دعا و مسألت است؛ یعنی خدایا کسی را بر ما مسلط کن تا ظلم کند. خود ظلم، دعا است. اینکه خداوند در قرآن کریم می فرماید: ﴿وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ﴾<sup>۱</sup>، ناظر به همین مطلب است. هر کس سنت و سیرتی دارد که با آن از خدا سؤال می کند: ﴿وَلِيُخْشِيَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾<sup>۲</sup>؛ اگر می ترسید که فرزندانتان به تکدی بیفتند، جامه کسی را از تن او بیرون نکشید؛ نان کسی را از دهان او نگیرید و روزی کسی را قطع نکنید. لذا در سوره مبارکه انعام آمده است: ﴿وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۸

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۴

۳. سوره نساء، آیه ۹

بَعْضاً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ<sup>۱</sup>؛ یعنی اگر کسی ستم کرد، ظالمی را بر وی مسلط می کنیم تا این ظالم، مظلوم ظالم دیگر بشود؛ رنج ببرد، ولی گنج اجر نصیب او نشده و مأجور نشود.

ظلم حتی نسبت به کافر، بلکه نسبت به حیوان هم حرام است. دینی که اجازه نمی دهد هیچ مسلمانی به سگی ستم کند، قطعاً اجازه نمی دهد که به یک انسان ستم شود. اگر کسی خواست مالش را وقف کند که یک یهودی در این مملکت گرسنه نماند، وقف او صحیح است. اگر کسی خواست مالی را وقف کند که یک ارمنی در کشور اسلامی گرسنه نماند، وقف او صحیح است. این دین با چنین دید وسیعی می تواند جهانی باشد و روابط بین الملل را تنظیم کند. با همان معیاری که اجازه نمی دهد، کسی ظلم کند، با همان معیار هم اجازه نمی دهد، کسی ظلم پذیر باشد. آنچه را که قرآن مطرح می کند نفی رژیم ارباب و رعیتی است و در واقع هم براندازی را بازگو می کند و هم سازندگی را بیان می نماید، چنانکه در سوره مبارکه آل عمران آمده است: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَآكِن كُونُوا رَبَّانِينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلَّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ \* وَ لَآ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيَّانَ أَرْبَابًا أ يَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ<sup>۲</sup>، خداوند به هیچ پیامبری کتاب و نبوت نداد تا او مردم را به سوی خود و به سود خود دعوت کند، بلکه همه پیامبران آمده اند و گفته اند که ما با هم بنده خدای یگانه و یکتا هستیم. حضرت مسیح فرمود: ﴿مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ

---

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۹

۲. سوره آل عمران، آیات ۷۹ - ۸۰

عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ<sup>۱</sup>. پس رژیتم ارباب و رعیتی ممنوع است، اما رژیتم ربانی بودن روا، بلکه لازم و واجب است. در رژیتم ربانی، عالمی را ربانی می گویند که از یک سو ارتباطش با رب العالمین، مستحکم است و از سوی دیگر، پیوند تدبیری و تربیتی اش نسبت به جوامع بشری قوی باشد. چنین عالمی که نسبت به رب و تدبیر شدید الربط است، خود و مردم را به الله دعوت می کند.

خاصیت رژیتم ربانی این است که مدار و معیار آن تعلیم و تدریس است: ﴿كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ<sup>۲</sup>﴾. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چون ربانی این امت و اسوه ربانین بود، خداوند خطاب به ایشان فرمود: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ<sup>۳</sup>﴾؛ یعنی من خودم، مردم را به الله دعوت می کنم. پیروان من هم، مردم را به الله دعوت می کنند و این دعوت بر اساس بصیرت و بینایی است. لذا این معیار می تواند جهانی باشد. اگر کسی بخواهد بر اساس جاه طلبی، مردم را به سوی خود دعوت کند، احدی نمی پذیرد و اگر هم عده ای پذیرفتند، گிரایی ندارد و دیرپا هم نخواهد بود؛ چون فطرت پذیر و دلپذیر نیست، ولی اگر به سوی الله خواندند، هم دلپذیر است و هم فطرت پذیر و هم قابل دوام.

اگر کسی جاه طلب بود و بر اساس جاه طلبی با دیگران رفتار کرد، حامی رژیتم ارباب - رعیتی خواهد بود، ولی کسی که عالم ربانی و متقی است و با خدا رابطه ناگسستنی دارد و علاقمند تعلیم و تربیت صحیح مردم است، ارتباطش با متعلم بر سبیل نجات خواهد بود و پیوندی است که یک نظام الهی

---

۱ . سوره مائده، آیه ۱۱۷

۲ . سوره آل عمران، آیه ۷۹

۳ . سوره یوسف، آیه ۱۰۸

آن را تأسیس کرده است. نه تنها نبی گرامی اسلام، بلکه همه انبیا، چنین روشی داشته اند؛ چون «أُعْطِيَتْ جَوَامِعَ الْكَلَامِ» اختصاصی به یک پیامبر ندارد و مربوط به نبوت عامه است.

فرعون می گفت: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾<sup>۱</sup>، نه اینکه من آفریدگار شمایم؛ چون خودش می دانست که دیگران قبل از او بودند و خود او هم مخلوق است. اینکه می گفت: ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾<sup>۲</sup>، معنایش این است که رأی و اندیشه من، معیار تأمین سعادت شماست: ﴿قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾<sup>۳</sup> و همان را هم، دین مردم می دانست: ﴿ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾<sup>۴</sup>.

بنابراین رژیم ارباب - رعیتی، باطل است؛ خواه ارباب مردم، پیامبر باشد و خواه ملائکه؛ تنها رب مردم، خداست. سخنی از پیامبر اکرم (ص) در مورد امیرالمؤمنین (ع) نقل شده که ایشان فرموده اند: «عَلَيْ رَبَّانِي هَذِهِ الْأُمَّةُ»<sup>۵</sup>؛ علی، عالم ربانی این امت است؛ یعنی هم ارتباطش با خدا زیاد است - هرچه خدا گفت، می فهمد و عمل می کند - و هم ارتباطش با شما زیاد است؛ چون خیر شما را می طلبد و مصلحت شما را می خواهد.

آیه ۱۳ سوره حجرات خطاب به مؤمنین نیست، بلکه خطاب به همه مردم عالم است: ﴿يَا أَيُّهَا

۱. سوره نازعات، آیه ۲۴

۲. سوره قصص، آیه ۳۸

۳. سوره غافر، آیه ۲۹

۴. سوره غافر، آیه ۲۶

۵. بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۶۰



النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ؛<sup>۱</sup> ای مردم، چه مسلمان باشید، چه یهودی یا مسیحی و چه اینکه هیچ دینی را نپذیرفته باشید، هیچ فخری برای بشری نسبت به بشر دیگر نیست (هیچ گروهی نسبت به گروه دیگر حق فخر فروشی ندارد). این قبیله قبیله قرار دادن مردم به منزله یک شناسنامه طبیعی است تا یکدیگر را بشناسید. پیام قرآن کریم آن است که هیچ بشری رب بشر دیگر نیست و این کاملاً قابل تفاهم است. با این اصل می توان با تمام بشر در روی کره زمین زندگی مسالمت آمیز داشت، اگرچه برخی مسلمان نباشند؛ چه اینکه در بخش دیگر فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ هیچ کس، دیگری را مسخره نکند؛ یعنی حیثیت او را لکه دار نکند. اینکه نباید هیچ کس، آبروی دیگری را ببرد، اختصاصی به مؤمنین و مسلمین ندارد، بلکه هر آن کسی که در نظام اسلامی محترم است، آبرویش نیز محترم است و هیچ کس حق ندارد آبروی او را ببرد، گرچه مسلمان هم نباشد.

## رابطه جهاد و اصل عدالت در روابط بین الملل

موضوع دیگری که در خصوص روابط بین المللی نظام اسلامی باید به آن توجه کرد، پرداختن به این مسأله است که اگر اسلام، دینی جهان شمول است و روابط بین الملل را بر اساس قسط و عدل مطرح می کند، چرا جنگ با کفار را امضا کرده است؟

---

۱. سوره حجرات، آیه ۱۱

این شبهه را می توان این گونه پاسخ داد که از نظر اسلام، جنگ دو قسم است: ابتدایی و دفاعی، جنگ دفاعی که فطری و غریزی است و جای سؤال و شبهه نیست. اگر بیگانه ای به کسی - حمله نماید، بر او لازم و واجب است که به حکم غریزه از حریم خود دفاع کند؛ خواه مسلمان باشد، خواه مسلمان نباشد. روح جنگ و جهاد ابتدایی هم - که از طرف نظام اسلامی شروع می شود - هم درحقیقت به جنگ های دفاعی برمی گردد؛ یعنی در صورتی که با کافران، اتمام حجت شده و برای آنان استدلال آورده شده باشد، قبل از جهاد علیه آنان، آیات الهی بر آنها عرضه می شود و اگر برهان عقلی خواستند ارائه می شود و چنانچه برهان آسمانی خواستند، به عنوان معجزه ارائه می شود تا به جایی برسد که ﴿تَبَيَّنَ الرَّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾<sup>۱</sup> و حق کاملاً آشکار شود، بعد از آن اگر نپذیرفتند، معلوم می شود، می خواهند با فطرت انسان ها بجنگند.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در خطبه قاصعه می فرماید: سر اینکه مستکبران حجاز، مطرود بودند، آن است که عده ای به حضور پیامبر آمدند و گفتند: اگر معجزه ای ارائه دهی، ایمان می آوریم. فرمود: چه کنم؟ امیر مؤمنان می فرماید: در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایستاده بودم - مشرکین به پیامبر عرض کردند - شما دستور بدهید این درخت که روبروی شماست از ریشه کنده شود و به حضور شما بیاید. امیرمؤمنان می فرماید: دیدم به دعای پیامبر و اذن خدای سبحان، آن درخت از جا کنده شد و حرکت کرد و به حضور حضرت آمد به گونه ای که شاخه های آن درخت روی دوش ما قرار گرفت. مشرکین دیدند، ولی بهانه آوردند و گفتند: دستور بده این درخت، دو نیم شود، نیمی اینجا بماند و

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۶

نیمه دیگر به جای اول برگردد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این کار را هم به اذن خدای سبحان انجام داد. باز گفتند: دستور بده نیمه دوم به سمت آن نیمه برگردد و مانند اول شود. پیامبر دستور داد و نیمه دوم حرکت کرد و به نیمه اول، ملحق شد و درخت به حالت اول درآمد.

مشرکین متعصب این معجزه را با چشمان خود دیدند، ولی همانگونه که کافر آمدند، در حال کفر هم برگشتند و ایمان نیاوردند؛ زیرا مستکبران کسانی هستند که با اینکه حق برای آنها از راه برهان عقلی و نقلی و آسمانی روشن می شود، حاضر نیستند ایمان بیاورند.

چنین افرادی هم با فطرت خداجوی خود در جنگند و هم جلوی اسلام و ایمان دیگران را می گیرند. قرآن از این عده به عنوان منافق یاد می کند: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا﴾<sup>۱</sup>، چه اینکه منافقان هم مستکبرانه رفتار می کنند. «رصد» یعنی منحرف کردن. خداوند می فرماید: کار اینها صد است؛ یعنی هم خود را از پذیرش دین جدید منحرف می کنند و هم جامعه را باز می دارند. لذا مستکبر، دو کار می کند: هم چراغ فطرت خود را خاموش می کند و هم چراغ فطرت دیگران را، تا هم خود در تیرگی به سر ببرد و هم دیگران در تاریکی زندگی کنند. بنابراین، مستکبر، مهاجم است و تهاجم، اول از طرف او شروع شده است و چون مهاجم است، دین به عنوان «دفاع»، دستور می دهد که با مستکبر بجنگید. قرآن این معنا را در آیات مختلفی به طور مستدل تشریح کرده است: ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ

---

۱. سوره نساء، آیه ۶۱

إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ<sup>۱</sup>؛ اگر دفاع مردان الهی نباشد، عده ای، مراکز مذهب را ویران می کنند و وقتی مراکز مذهب ویران شد، تبلیغ مذهب از جامعه رخت بر می بندد و وقتی تبلیغات مذهبی به دست نسیان سپرده شد، جامعه به فساد کشیده می شود. همین مطلب در آیه ای دیگر چنین بیان شده است: ﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ<sup>۲</sup>؛ اگر دفاع نباشد، جامعه آلوده می شود و زمین تباه می گردد. قرآن کریم در مورد اعمال فساد انگیز عده ای چنین می فرماید: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ<sup>۳</sup>؛ فساد، دریا و صحرا را فرا می گیرد. با بمب ها، موشک ها و انفجار چاه های نفت، دریاها، صحراها و بیابان ها را به فساد می کشند. دریا و خشکی در اثر بزهکاری عده ای تبهکار، به تباهی کشیده می شود. پس اگر دفاع نباشد؛ اولاً: مراکز مذهب تعطیل می شود و ثانیاً: در اثر تعطیلی مراکز مذهب، جامعه به فساد کشیده می شود؛ زیرا اکثر مردم با تبلیغ زنده اند. برای نشر احکام سه مرحله وجود دارد:

۱. تبلیغ: که انسان در مجامع عمومی با گفتن، ذوق های هنری، نظم و نثر، حرفش را به مخاطب می رساند. این مرحله، برای توده مردم است.

۲. تعلیم: بالاتر از تبلیغ، مرحله تعلیم است. نظیر آنچه که در حوزه ها و دانشگاه ها و مراکز علمی وجود دارد که یک استاد با استدلال و برهان، مطلبی را به شاگرد یاد می دهد.

۱. سوره حج، آیه ۴۰

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۱

۳. سوره روم، آیه ۴۱

۳. تحقیق: این مرحله از تعلیم هم بالاتر است. آنچه که جنبه عمومی دارد و جامعه را اداره می کند؛ تبلیغ است و اگر مراکز مذهب نباشند، تبلیغ، تعطیل می شود و اگر تبلیغ، تعطیل شود، توده مردم و مخصوصاً جوانان براساس دیدن ها و شنیدن های غیر مذهبی به سمت باطل، گرایش می یابند؛ چون گناه به چشم و گوش نزدیکتر است و از این جهت، شهوت دامن آنها را می گیرد. لذا قرآن کریم از وجود این دو خطر پرده برداشته، می فرماید: اگر دفاع نباشد، اول مراکز مذهبی تعطیل می شود و بعد هم جامعه به فساد کشیده می شود.

### سیاست فرهنگی نظام اسلامی در عرصه بین المللی

از آنجا که نظام اسلامی بر هیچ کس داعیه ربوبیت ندارد و براساسی رژیم ربانی بودن و متعلم بودن، «علی سبیل النجاة» اداره می شود. قرآن کریم انسان ها را بر همین اساس ارشاد نموده، می فرماید: ﴿وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلَّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ شما می توانید ربانی این امت باشید و ربانی بودن از ناحیه گسترش فرهنگ است. اگر رژیم، رژیم ربانیت است با تعلیم آمیخته است و لذا در قبال تهاجم فرهنگی کاملاً می تواند پیشگیری کند.

همه انبیا به دو چیز مسلح بودند: علم صحیح و عمل صالح. درست می فهمیدند و درست عمل می کردند. کار انبیا هم نشر همین دو چیز بوده است: ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾<sup>۲</sup>؛ یعنی انبیا مردم را، هم عالم می کردند و هم می پروراندند. قرآن کریم بر این دو امر تکیه دارد و انبیای ابراهیمی نیز بر همین معیار، ربانی امم

۱. سوره آل عمران، آیه ۷۹

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۹

خویش بوده اند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: خداوند به وسیله پیامبر اکرم، مردم را از جهالت و ضلالت نجات داد: «فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ أَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمُحَمَّدٍ<sup>۱</sup>؛ یعنی نبی اکرم، هم مردم را عالم کرد و هم مردم را پروراند. در زیارت اربعین سالار شهیدان نیز می خوانیم که حسین بن علی (علیهما السلام) خون جگرش را برای همین دو مطلب داد: «وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»<sup>۲</sup>. پس آنچه را که انبیا و اولیای دین به آن مسلح هستند، تعلیم و تزکیه (آگاه کردن و پروراندن)، مردم است.

## گفتمان بین المللی دولت مهدوی

در زمان حکومت حضرت ولیعصر (عجل تعالی فرجه الشریف) نیز ممکن است کسی اسلام را نپذیرد، ولی آنچه که روی زمین حکومت می کند قسط و عدل است. تأکید روایات بر این نیست که در زمان ظهور همه مردم روی زمین، مسلمان می شوند. شاید از بعضی آیات قرآن نیز بتوان استفاده کرد که در زمان ظهور حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) برخی از پیروان ادیان دیگر به دین خود باقی می مانند؛ نظیر دو آیه ای که در سوره مبارکه مائده می باشد: ﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾<sup>۳</sup> و ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱

۲. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۱۳

۳. سوره مائده، آیه ۱۴

كثيراً منهم ما أنزل إليك من ربك طغياناً وكُفراً و التقينا بينهم العداوة والبغضاء إلى يوم القيامة كلما أوقدوا ناراً للحرب أطفاها الله و يسعون في الأرض فساداً و الله لا يحب المفسدين<sup>۱</sup>. در یک جا سخن از «القاء» و در جای دیگر سخن از «اغراء» است.

خداوند متعال می فرماید: ما بین یهودی ها و نیز مسیحی ها در اثر سوء رفتارشان، اختلاف را تا روز قیامت، القاء کردیم. این قید «تا روز قیامت» نشان می دهد که یهودیت و مسیحیت در عصر ظهور هم ریشه کن نمی شوند. گرچه کم خواهند شد، ولی از بین نمی روند و جزیه می پردازند. نه توان ظلم دارند و نه هیچ مسلمانی بر آنها ستم می کند. اساس حکومت حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) قسط و عدل است، نه اسلام. خداوند به وسیله حضرت ولی عصر زمین را پر از عدل و داد می کند، نه پر از اسلام. اگرچه این امکان وجود دارد که کسی مسلمان نشود، ولی ناچار است بر محور اصول انسانی رفتار کند و اسلام هم با او بر اساس عدل رفتار می کند. لذا از آیات ۱۴ سوره غافر<sup>۲</sup>، ۸ و ۹ سوره صف<sup>۳</sup>، ۳۲ و ۳۳ سوره توبه<sup>۴</sup> که با تعبیرات ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ یا ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ آمده است، می توان استفاده کرد که در زمان ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز مشرک و کافر وجود دارند، اما مغلوب حکومت اسلامی هستند و تنها حکومت، حکومت اسلامی است.

۱. سوره مائده، آیه ۶۴

۲. ﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾

۳. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ \* هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾

۴. ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّأ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ \* هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾

از این نتیجه در کنار نتایج قبلی چنین به دست می آید که آنچه خداوند وعده آنرا به جوامع بشری داده است و زمین را از آن پر خواهد کرد، همان اصول مشترک انسانی؛ یعنی اصل قسط و عدل است. اما در خصوص مسأله اسلام و مانند آن، چنین وعدهایی داده نشده است.

نبی گرامی، حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) جوامع بشری را همتای هم و در کنار هم، بر اساس آن اصول مشترک انسانی، محور تعلیم و تربیت قرار می دهد. حضرت می فرماید: «النَّاسُ سَوَاءٌ كَأَسْنَانِ الْمُشْطِ»؛ طبقات مختلف مردم مانند دندانهای شانه اند. سخن از مؤمنین و مسلمین نیست، بلکه سخن از ناس و مردم است. شانه اگر بخواهد غبار از سر و روی برطرف کند و موی را شانه بزند و تعدیل کند، دندانه هایش باید کنار هم و با فاصله کم، به طور منظم قرار گیرند.

آن حضرت در بیان دیگری می فرماید: مردمی که در یک جامعه به سر می برند و روی زمین زندگی می کنند، مانند سرنشینان یک کشتی اند. در این فرمایش نیز مطلق مردمی را که روی زمین زندگی می کنند، خطاب قرار دادند که اختصاصی به حوزه اسلامی و ایمانی ندارد. این بیان درباره امر به معروف و نهی از منکر هم قابل تعمیم است.

اگر یکی از سرنشینان کشتی بخواهد زیر صندلی خود را بشکافد و وقتی دیگران می پرسند: چه می کنی؟ بگوید: می خواهم زیر صندلی خود را سوراخ کنم و کاری به شما ندارم، چنانچه دیگران نخواهند او را نهی کنند و دست او را باز بگذارند، آب به درون کشتی راه پیدا می کند و همه هلاک می شوند، ولی اگر سایر سرنشینان کشتی، او را نهی کردند و داس یا تبر را از دست او گرفتند، همه به



سلامت به مقصد می‌رسند. در این حدیث، مسأله نهی از منکر به صورت جهانی و در سطح رابطه بین الملل مطرح شده است، نه مقطعی و منطقه‌ای؛ چون اگر ظلم به جایی رخنه کرد، آثار شوم آن، نه فقط مردم یک منطقه، بلکه همه را در بر می‌گیرد و اگر جنگ در یک جا راه پیدا کرد، زمینه جهانی شدن را فراهم می‌کند. بنابراین، اصول مشترک انسانی، اولاً: نهی از منکر را نسبت به کافران هم لازم می‌داند و ثانیاً: روابط بین الملل را بر اساس قسط و عدل تنظیم می‌کند.

لذا منظور از آیه ۳۳ سوره توبه: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ و آیات مشابه آن، این نیست که در آخر الزمان فقط دین اسلام باقی خواهد ماند و شرک و کفر کاملاً از بین خواهد رفت؛ چون مشرک اگر مسلمان بشود، دیگر کراهتی ندارد. پس مشترک، مسلمان نمی‌شود، بلکه اسلام، ظاهر بر شرک می‌شود؛ یعنی غالب بر شرک می‌شود. مشرک اگر از پیروان اهل کتاب باشد یا جزیه می‌پردازد و یا بنا بر قراردادی که در زمان حکومت اسلامی، تدوین و تنظیم می‌شود در مورد وی رفتار می‌شود. احکام فقه هم به همان روابط بین الملل بر می‌گردد. در معاملات، عقود و ایقاعات به طور وسیع دیده می‌شود که فقه اسلامی، مسلمان و غیر مسلمان را در موارد مختلف شریک میدانند و احکام را برای هر دو، قابل اجرا می‌داند و این به خاطر آن نیست که کفار مکلف به فروع هستند، همانطور که مکلف به اصول هستند، بلکه ما موظفیم این احکام را رعایت کنیم ولو با غیر مسلمان؛ مگر در موردی که آنها با مسلمانان در حال حرب باشند که در این صورت، مالشان فیء مسلمین است که آن، بحث دیگری دارد.

نامه سلیمان پیامبر به ملکه سبا نیز، بر اساس همین روابط بین الملل بوده است که در آن، دعوت به قسط و عدل شده و اینکه غیر خدا را نپذیرید. لذا در متن نامه رسمی رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) همان مطلبی می‌آید که در متن دعوتنامه سلیمان آمده است: ﴿أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأَتُونِي

مُسْلِمِينَ ﴿١﴾؛ یعنی شما بر رسالت و وحی من برتری نجوید و «منقاد» دین اله باشید که خود من هم و «منقاد» اله هستم. پایان نامه نیز چنین است: ﴿قَالَتْ رَبِّ إِنَّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>٢</sup>.

---

١ . سوره نمل، آیه ٣١

٢ . سوره نمل، آیه ٤٤